

زنان سرپرست خانوار و تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان

(مطالعه موردی: زنان سرپرست خانوار تحت پوشش شهرداری تهران)

باقر ساروخانی^۱

طلیعه خادمیان^۲

فاطمه زهرا نادری^۳

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۳

چکیده

زنان سرپرست خانوار از جمله گروه‌های آسیب‌پذیر جامعه هستند که تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند طلاق، فوت، اعتیاد و... قرار دارند. در بررسی‌های موجود، اغلب به وضعیت اقتصادی و رفاهی زنان سرپرست خانوار و همچنین وضعیت سلامت جسمی و روحی آنان پرداخته شده است؛ به همین علت از مسائل و مشکلاتی که این زنان در زمینه رشد و تربیت فرزندان با آن روبه‌رو هستند غفلت شده است. بر این اساس هدف اصلی این پژوهش بررسی تنگناهای زنان سرپرست خانوار در خصوص جامعه‌پذیری فرزندان است. روش تحقیق، پیمایشی است؛ جامعه آماری پژوهش، زنان سرپرست خانوار تحت پوشش شهرداری تهران هستند و تعداد ۳۲۸ نفر نمونه با روش نمونه‌گیری تصادفی انتخاب شده‌اند. براساس نتایج پژوهش، اندازه خطر افت و ترک تحصیلی بین فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست فراوانی معناداری دارد. اما ناسازگاری اجتماعی، فقدان الگوی پدری و خلأ ارتباطی ناشی از آن و کنترل‌ناپذیری فرزندان دختر در چنین خانواده‌هایی فراوانی معناداری ندارد. بین متغیرهای زمینه‌ای زنان سرپرست، متغیر افزایش سن مادر با اختلال در جامعه‌پذیری کودکان ارتباط مستقیم دارد. اما بین متغیرهای تحصیلات و درآمد و تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان، ارتباط معناداری وجود نداشت. **واژه‌های کلیدی:** جامعه‌پذیری فرزندان، خلأ ارتباطی، زنان سرپرست خانوار، شکست تحصیلی، کنترل‌ناپذیری فرزندان.

۱. استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، sarokhani@ut.ac.ir

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد تهران شمال T_khademian@iau_tnb.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری مطالعات زنان دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، Zahra.naderi@modares.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

«امروزه در کنار خانواده‌های هسته‌ای متداول، شکل‌های گوناگون دیگری از خانواده پدید آمده است مانند خانواده‌های گسترده، خانواده‌های تک‌سرپرست و خانواده‌هایی که در آن نقش والدین جابه‌جا شده است» (آبوت و الاس^۱، ۱۳۸۵: ۱۲۵). در نتیجه جدایی یا تنها شدن مادر، «نسبت خانوارهای تک‌والدی با کودکان وابسته (که معمولاً زن آن را سرپرستی می‌کند) در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، روندی رو به رشد نشان می‌دهد» (همان: ۱۲۶). ایران نیز مانند سایر کشورهای دنیا بی‌تأثیر از این تغییر و تحول‌ها نبوده است. وجود خانواده‌های تک‌سرپرست که بیشتر مادر سرپرست آنهاست گواه بر این واقعیت است. «هرچند هنوز هم در بیشتر خانواده‌های شهری و روستایی مردان سرپرست خانواده‌اند، سرپرستی بخشی از خانواده‌ها نیز بر عهده زنان است و این اندازه با مهاجرت موقت و دائمی مردان از روستا به شهر و خارج افزایش یافته است. علاوه بر مهاجرت و بیوگی، افزایش چشمگیر طلاق نیز موجب افزایش نسبت زنان سرپرست خانوار شده است» (خانی، ۱۳۸۵: ۷۶).

زنان سرپرست خانوار از زمانی که همسر خود را به هر دلیلی از دست می‌دهند مجبور به ایفای نقش‌های چندگانه‌ای می‌شوند که در تعارض با یکدیگر هستند. «بیشتر این زنان با فقر، ناتوانی، بی‌قدرتی به‌ویژه در اداره امور اقتصادی خانوار روبه‌رو هستند؛ به‌گونه‌ای که عزت نفس و سلامت روانی آنان را مختل و زمینه ابتلا به افسردگی و سایر اختلال‌ها را فراهم می‌کند» (لونگلوئیس و فورتین^۲، ۱۹۹۴). «این گروه به‌علت ناتوانی اداره امور اقتصادی خود و خانواده‌شان، به سازمان‌های حمایتی روی آورده‌اند و به کمک‌های گاه‌به‌گاه و حقوق‌های ناچیز این نهادها بسنده و با مسائل زندگی در چارچوب خانه دست و پنجه نرم می‌کنند. از سوی دیگر برخی از این زنان علاوه بر ایفای نقش مادری، به عرصه اقتصادی و بازار اشتغال وارد شده و امور اقتصادی خانواده را نیز هدایت می‌کنند و به دلیل فقدان مشاغل با منزلت، مجبور به فعالیت در مشاغل حاشیه‌ای، نیمه‌وقت، غیررسمی و کم‌درآمد می‌شوند» (چانت^۳، ۱۹۹۷)؛ در نتیجه فرزندان آسیب‌های جبران‌ناپذیری می‌بینند.

1. Abbott & Valas
2. Langlois & Fortin
3. Chant

اساس کار این تحقیق، بررسی چالش‌های موجود در این خانواده‌ها حول محور فرزندان و در زمینه جامعه‌پذیری آنان است. جامعه‌پذیری، فرآیند موجودیت انسان اجتماعی است و فرآیند، کسب دائمی تجربه‌های انسان اجتماعی است. فرآیندی که کودکان یا سایر اعضای جدید جامعه در آن، روش زندگی جامعه خویش را می‌آموزند اجتماعی شدن نام دارد. «اجتماعی شدن یا جامعه‌پذیری^۱ مجرای اصلی و اساسی انتقال فرهنگ در طول زمان و بین نسل‌هاست» (گیدنز، ۱۳۸۶: ۴۲). چگونگی رشد و تربیت فرزندان و جامعه‌پذیری آنها مهم‌ترین مشکلی است که زن سرپرست خانوار با آن درگیر است و متأسفانه کمتر به این موضوع توجه شده است. بر این اساس مسئله اساسی تحقیق این است که آیا فرایند اجتماعی شدن فرزندان در خانواده‌هایی با سرپرست زن با مشکل روبه‌رو است؟

ادبیات نظری پژوهش

چگونگی زندگی زنان سرپرست خانوار و کودکان‌شان مورد توجه و بررسی جامعه‌شناسان قرار گرفته است و در واقع گسترش این گونه از خانواده در همه کشورهای جهان، چه صنعتی و چه جهان سوم، ضرورت این بررسی را فراهم کرده است. نظریات مختلفی در خصوص وضعیت زنان و اجتماعی شدن فرزندان بیان شده است که در ادامه به برخی از آنها اشاره شده است.

نظریه زنانه شدن فقر یا آسیب‌پذیری زنان سرپرست خانوار

طرفداران این نظریه نشان می‌دهند که باوجود کمک‌های دولتی به زنان سرپرست خانوار؛ فرایند فقیرشدن آنان همچنان ادامه دارد. از سوی دیگر، کودکان این خانواده‌ها امکانات رفاهی و عاطفی ناچیزی دارند؛ یعنی اولاً به دلیل فقیر بودن کمتر در مدارس حضور دارند و افت تحصیلی آنها بیشتر از کودکان خانواده‌های دووالدی است؛ ثانیاً به دلیل کم‌سواد بودن مادران کمتر به انجام تکلیف در خانه کمک و تشویق می‌شوند و همچنین میزان بزهکاری بین نوجوانان این خانواده‌ها بیشتر از سایر نوجوانان است.

از سایر مشخصات زنان سرپرست خانوار، فقدان دسترسی به مشاغل با منزلت است که «درواقع اغلب این زنان سرپرست خانوار بی‌کارند یا مشاغل حاشیه‌ای، نیمه‌وقت، غیررسمی و کم‌درآمد دارند. مشکل دیگری که باوجود شغل با منزلت آسیب‌پذیری این زنان را افزایش

می‌دهد مسئله تنظیم زمان برای کار خانه و کار بیرون از خانه است. این مشکل را صاحب‌نظران از دیدگاه اصطلاحاً فقر زمانی^۱ بررسی کرده‌اند؛ یعنی زمانی که به‌طور تمام‌وقت و در شبکه رسمی بازار، کار می‌کنند برای انجام وظایف خانگی، رسیدگی به کودکان و کارهای مربوط به خودشان زمان کافی ندارند. فقر زمانی هنگامی که با فقر مادی همراه شود این گروه را آسیب‌پذیر می‌کند» (کیسمن^۲، ۱۹۹۱، به نقل از حسینی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

نظریه یادگیری اجتماعی آلبرت بندورا^۳

در این نظریه تأکید بر این است که بیشتر رفتارهای انسان با نگاه کردن و الگوسازی آموخته می‌شود. فرد با دیدن رفتار دیگران، درباره چگونگی رفتارهای جدید الگو به‌دست می‌آورد و در موقعیت‌های بعد، از این اطلاعات رمزگذاری شده به‌عنوان راهنمای عمل استفاده می‌کند؛ افراد قادرند پیش از رفتار کردن، چگونگی رفتار و عمل را با دیدن الگو یاد بگیرند. «براساس فرایندهای توجهی، زمانی یادگیری با دیدن مؤثر است که فرد به خصوصیات معنادار رفتار الگو توجه کند و آن را به درستی بفهمد. این فرایند معین می‌کند که از میان انبوه آثار الگوسازی که پیش روی فرد قرار می‌گیرد، کدام یک برای مشاهده برگزیده و کدام یک می‌بایست از فرایند مواجهه خارج شود» (راتلج^۴، ۲۰۰۱).

در فرایند توجهی، الگوهای تداعی‌کننده اهمیت بیشتری دارند. فرد با کسانی که دائم سر و کار دارد مانند پدر و مادر، خواه با تمایل خود یا برمبنای شرایط، انواع رفتارها را می‌بیند و از آنها تأثیر می‌پذیرد. در این نظریه بیان شده است که ایجاد سازوکار کنترل درونی در رشد و تقویت حس مسئولیت‌پذیری کودک از سوی خانواده تأثیر بیشتری نسبت به ابزارهای بیرونی و فیزیکی دارد. احتمالاً در خانواده‌هایی با سرپرست زن، به علت حضور کم در خانه و تعامل کمتری که با فرزندان دارد، ممکن است در ارتباط با نقش‌الگویی و سرمشق‌بودن خانواده و سازوکار کنترل درونی موفق نباشد و بر این اساس در سازگاری اجتماعی فرزندان خلل به‌وجود خواهد آمد.

1. Time poverty
2. Kissman
3. Albert Bandura
4. Rutledge

نظریه‌های اجتماعی شدن با محوریت عوامل کلان

نظریه کارکردی امیل دورکیم: «دورکیم بیان می‌کند افزایش جمعیت در واحد سطح، همزمان با افزایش روابط میان همان جمعیت، عامل تحول جامعه به سوی ساختی پیچیده و اندام‌واره به شمار می‌رود. بسیاری از آثار دورکیم دربارهٔ تعلیم و تربیت در سطح کلی‌تر اجتماعی شدن است که نشان‌دهنده اهمیت این دو عامل در پیشگیری از زوال اخلاقی و امکان‌پذیر بودن اصلاحات در جامعه است» (کوزر^۱، ۱۳۸۴: ۹۱). در خصوص سازوکار اجتماعی شدن، دورکیم دین را یکی از نیروهایی می‌داند که درون افراد احساس و الزام اخلاقی به هواداری از خواسته‌های جامعه را به وجود می‌آورد؛ آیین‌های مذهبی با آموزش انضباط به‌نفس و خویش‌داری، انسان‌ها را برای زندگی اجتماعی آماده می‌کند. در دیدگاه دورکیم نیروهای نفسانی انسان که ریشه ذاتی و فطری دارند به وسیله اخلاق مشترک کنترل می‌شوند. از نظر دورکیم قواعد اخلاقی ویژگی‌های اجباری دارند و اخلاق جمعی، انسان‌ها را از هر دو راه درونی و بیرونی کنترل می‌کند.

نظریه‌های کارکردگرایی - ساختاری؛ نظریه پارسونز: «پارسونز اجتماعی شدن را، فرایند محافظه‌کارانه‌ای می‌داند که در آن نیازها (که بیشتر آنها را جامعه قالب‌ریزی می‌کند)، کودکان را به نظام اجتماعی پیوند می‌دهد و نظام اجتماعی نیز شرایط برآورده شدن این نیازها را فراهم می‌کند. نیاز به ارضا، کودکان را به نظام موجود پیوند می‌دهد. پارسونز اجتماعی شدن را یک تجربهٔ عمرانه می‌انگارد. از آنجاکه هنجارها و ارزش‌های تلقین شده در کودکان گرایش شدیدی به عمومیت دارند، قدرت آماده‌سازی آنها را برای موقعیت‌های گوناگون ویژه ندارند که ممکن است در بزرگسالی با آن روبه‌رو شوند. با وجود این نیاز، در دوران بعدی زندگی، هنجارها و ارزش‌هایی که کودکان می‌آموزند، گرایش به بی‌ثباتی دارند و بدین ترتیب تقویتی ظریف و ملایم همچنان در سراسر عمر باقی می‌ماند» (توسلی، ۱۳۷۴: ۲۴۷).

از دیدگاه پارسونز کنش اجتماعی و متقابل دو عامل اصلی در فرایند اجتماعی شدن است. «برای تحقق کنش متقابل اجتماعی وجود سه عنصر ضروری است:

۱. باید میان کنشگران توقع‌های متقابل وجود داشته باشد.
۲. توقع‌های متقابل به علت هنجارها و ارزش‌ها، در دومین عنصر کنش متقابل وجود دارند که رفتار کنشگران را اداره می‌کند.

۳. سومین عنصر «ضمانت اجراها»ست، که براساس آن، ممکن است هم خود و هم دیگری را بر مبنای این که مطابق با انتظاراتش رفتار کرده باشد یا نه، پاداش یا کیفر دهد. از ترکیب این سه عنصر، مفهوم «نقش اجتماعی» شکل می‌گیرد. در مفهوم پارسونزی، نقش اجتماعی شامل انتظارات، هنجارها و ضمانت اجراهای نهادی شده آشکار یا پنهانی است که رفتار یک کنشگر را بنا به موقعیت آن در ساختار اجتماعی تعیین می‌کند» (گی‌روشه، ۱۳۷۶: ۹۵-۹۶).

پارسونز درخصوص سازوکار اجتماعی‌شدن، کانون مرکزی این فرایند را درونی‌کردن فرهنگ در کودک می‌داند. «مراحل اجتماعی‌شدن از دیدگاه پارسونز عبارت است از:

۱. اولین مرحله اجتماعی‌کردن باید در گروه کوچک (خانواده) باشد.

۲. بین کودک و مادر رابطه وجود داشته باشد.

۳. بین کودک و مادر رابطه عاطفی براساس همانندسازی باشد.

۴. دادن آزادی به کودک.

۵. جداکردن نقش‌های پدر و مادر (روزن باوم^۱، ۱۳۷۳: ۸۵).

از سازوکارهای مؤثر دیگر در فرایند اجتماعی‌کردن، همانندسازی با بزرگسال است؛ متمایز کردن همانندسازی در دو موضوع امکان‌پذیر است: ۱. درونی‌کردن نقش‌های فرد الگو و ۲. درونی‌کردن ارزش‌های فرد الگو. در این روند، ارزش‌ها می‌بایست از سوی کودک پذیرفته شود و آنچه خواست بزرگسال برای کودک است، کودک نیز آن را برای خویش بخواهد. دختر با همانندسازی خود با مادرش برای پذیرفتن نقش همسری - مادری و پسر با همانندسازی خود با پدرش به پذیرفتن نقش شوهری - پدری گرایش می‌یابد» (آن‌ماری^۲، ۱۳۷۲: ۲۸۸).

نظریه‌های اجتماعی‌شدن با محوریت عوامل خرد

نظریه کنش متقابل مید: «مید معتقد است که جامعه‌پذیری فرد، در نتیجه رشد و تکامل نقش شکل می‌گیرد. او به واژه‌هایی مانند موجود زیستی و موجود اجتماعی اشاره می‌کند. موجود زیستی، فقط در نوزاد انسان تجسم‌پذیر است. نوزاد پیش از تولد، ویژگی‌ها و استعدادهای خاصی را به ارث می‌برد که در وجودش باقی می‌ماند. اجتماعی‌شدن از همین مرحله و در نتیجه

1. Rosen boum

2. Annemarie

تأثیر عوامل مختلف اجتماعی (مخصوصاً خانواده) بر روی موجود زیستی آغاز می‌شود. مید بیان می‌کند که نیازها و همچنین محرک‌های فردی که به‌طور طبیعی آغاز می‌شوند متأثر از تربیت اجتماعی با دو عامل زیر متعادل می‌شوند: ۱. اشاره و ابرازهای افراد خانواده و سایرین ۲. عقیده فرد دربارهٔ این‌که دیگران نسبت به او چه قضاوتی دارند» (آقابخشی، ۱۳۷۷: ۶۴-۶۱).

«مید رشد و سازوکار اجتماعی شدن "خود" را در سه مرحله بیان می‌کند:

۱. مرحلهٔ آمادگی (تقلید): این مرحله در دوران کودکی رخ می‌دهد و سال‌های دوم و سوم زندگی را دربرمی‌گیرد. کودکان رفتار دیگران مانند راه رفتن یا اشاره‌های گذرا را تقلید می‌کنند اما خاصیت و علت وجودی آن‌را کمتر درک می‌کنند. این امر واقعاً نقش‌پذیری نیست ولی آمادگی برای پذیرش نقش را فراهم می‌کند.

۲. بازی بی‌قاعده^۱: کودکان در ۴ یا ۵ سالگی، به صحنهٔ بازی پا می‌گذارند و در نقش مادر، پدر، معلم، پلیس و... بازی می‌کنند. کودکان در این بازی‌ها با وانمودکردن به پذیرش نقش دیگران خاص، نخستین مراحل یادگیری را می‌گذرانند، یعنی دنیا را از دیدگاهی جز دیدگاه خود می‌بینند.

۳. بازی با قاعده^۲: بازی با قاعده (بازی گروهی) عبارت است از فعالیت گروهی که در آن نقش هر بازیگر شرکت‌کننده ایجاب می‌کند با یک یا چند بازیگر دیگر کنش متقابل داشته باشد. بازی با قاعده برخلاف بازی بی‌قاعده، کاری جدی است و از کودکان انتظار می‌رود نقش‌هایی که بر عهده می‌گیرند انجام دهند و رفتارهای دیگر بازیگران را مؤثر فراگیرند، زیرا هر بازی با قاعده چارچوب مقرراتی مانند فوتبال دارد» (ستوده، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۲).

نظریهٔ ساموئل کونیک: «خانواده در نقش گروه، اعضایش را با احساس صمیمیت، همکاری و همفکری به هم می‌پیوندد، یعنی رابطهٔ اعضای خانواده بر پایهٔ صفت صمیمیت و زندگی اجتماعی داخل گروه استوار است. صمیمیت مشخصهٔ اساسی و جدانشدنی خانواده است و همین صفت آن را از سایر گروه‌های اجتماعی متمایز می‌کند» (روزن باوم، ۱۳۷۳: ۹۵). «از آنجا که اجتماعی کردن نسل آینده برای تداوم و رشد جامعه اهمیت ویژه‌ای دارد و این کارکرد فقط

1. Play
2. Game

در خانواده‌ها به بهترین وجه ممکن تحقق می‌یابد، بنابراین خانواده را به حمایت اعضای خود مکلف می‌کند» (همان، ۱۶۲).

از دیدگاه کونیک، «لازمه نگهداری کودکان و انتقال ارزش‌ها و اجتماعی شدن آنها، پیوند نزدیک و مستمر با گروهی از انسان‌هاست که این مهم را به انجام برسانند» (همان، ۱۰۱). «با افزایش تعداد افرادی که در یک گروه خانوادگی زندگی می‌کنند، مناسبات میان آنها نیز از جنبه کمی و کیفی بیشتر می‌شود و با کاهش تعداد افراد خانواده، انتخاب افراد برای پذیرش مناسبات و روابط گروهی نیز کمتر می‌شود که با آن هنجارها و رفتارهای معینی اعمال می‌شود» (همان، ۱۰۵). همچنین از دیدگاه کونیک «شناخت مناسبات درونی زندگی خانوادگی، تا اندازه زیادی براساس «چگونگی تقسیم کار در خانواده بین زن و شوهر استوار است» (همان، ۱۰۲). «داشتن شغل مناسب و براساس تخصص برای زنان پیش از ازدواج بسیار شایسته است زیرا فقط زنان شاغل قادرند برای فرزندان خود تربیتی متناسب با زندگی شغلی‌شان به ارمغان آورند. صرف‌نظر از کنار گذاشتن آگاهانه شغل پس از ازدواج یا دست‌کم پس از فرزنددار شدن، وابستگی بیشتر زنان خانه‌دار با فرزندان زیاد به همسران‌شان و توقف رشد فکری آنها، به‌علت جدایی از جامعه و ماندن در خانه، به‌ندرت ممکن است روند اجتماعی کردن منسجمی در مقایسه با قلمرو برون خانوادگی به‌وجود آورد» (همان، ۱۰۶).

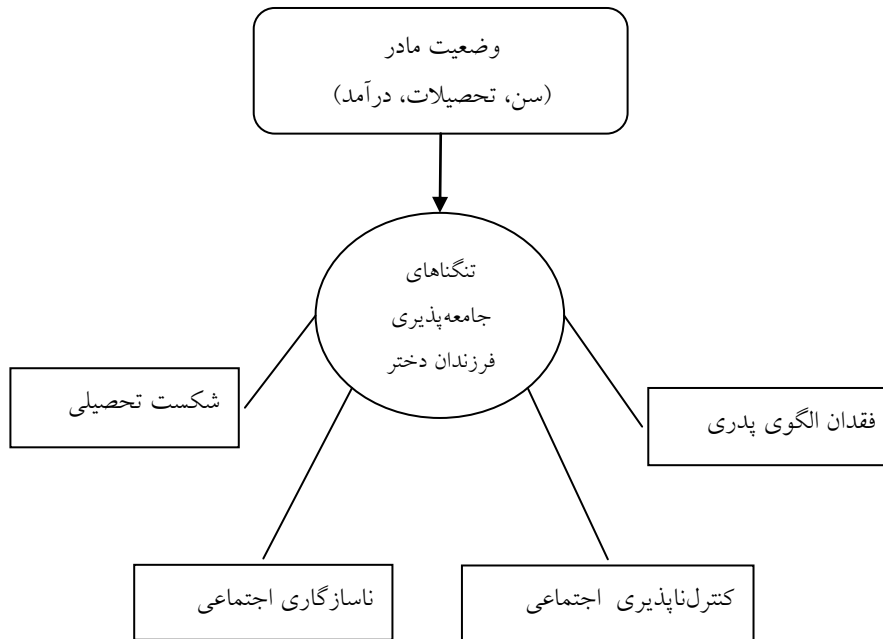
چارچوب نظری پژوهش

با توجه به پیچیدگی و چندوجه بودن موضوع پژوهش، از چندین نظریه برای به‌دست‌آوردن نتیجه از فرضیه‌ها استفاده شد. ابتدا نظریه زنانه‌شدن فقر را بررسی می‌کنیم. براساس این نظریه، شرایط حاکم بر زندگی خانواده‌های زن سرپرست خانوار موجب آسیب‌پذیری بیشتر آنها شده است که علت اصلی آن هم غلبه نظام تبعیض‌آمیز جنسیتی است؛ مانند نداشتن فرصت‌های شغلی برابر با مردان؛ سطوح پایین‌تر سواد هم بین زنان و هم بین فرزندان؛ دستمزدهای کمتر؛ درصد بالای افت تحصیلی و بزهکاری کودکان و نوجوانان؛ مسئله فقر زمانی برای زنان شاغل تمام‌وقت. بنابراین نتیجه می‌گیریم که به‌علت مشکلات نامبرده، خطر افت و ترک تحصیلی بین فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار بیشتر از خانواده‌های معمولی است.

در ادامه دیدگاه یادگیری اجتماعی بندورا بررسی شد. براساس این دیدگاه، بیشتر رفتارهای انسان ناشی از مشاهده است و با الگوسازی آموخته می‌شود. بر این اساس نقش الگویی و سرمشق بودن خانواده در تقویت و ایجاد حس مسئولیت‌پذیری فرزندان مؤثر است. این دیدگاه بیان می‌کند که ایجاد سازوکار کنترل درونی در کودک از سوی خانواده، بر اندازه رشد و تقویت حس مسئولیت‌پذیری مؤثر است. احتمالاً در خانواده‌هایی با سرپرست زن ممکن است زن در ارتباط با نقش الگویی و سرمشق‌بودن خانواده و سازوکار کنترل درونی موفق نباشد. براساس این دیدگاه دو فرض نتیجه می‌شود: اول این‌که سازگاری اجتماعی فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار اختلال دارد و دوم فقدان الگوی پدری در این خانواده‌ها، منجر به خلأ ارتباطی فرزندان دختر می‌شود.

دیدگاه دیگر به‌کاررفته در این پژوهش کارکردگرایی پارسونز است. او عوامل اجتماعی شدن و تقسیم کار جنسی را بررسی کرده است. از دیدگاه پارسونز یکی از سازوکارهای اساسی فرایند اجتماعی‌کردن، همانندسازی با بزرگسال است. همانندسازی به دو زمینه جدا تقسیم می‌شود؛ درونی‌کردن نقش‌ها و درونی‌کردن ارزش‌های فرد الگو. براساس دیدگاه پارسونز خانواده‌ها با سرپرست زن، از فقدان پدر به‌عنوان الگویی برای همانندسازی رنج می‌برند و فرزندان در چنین خانواده‌های در زمینه درونی‌کردن ارزش‌ها مشکل دارند و بر این اساس کنترل‌پذیری فرزندان نیز مشکل می‌شود.

درمجموع با مروری بر نظریه‌های بیان‌شده، چهار مشخصه اصلی از جنبه اثرگذاری بر متغیر وابسته پژوهش بسیار مهم است که جامعه‌پذیری فرزندان است. در واقع به نظر می‌رسد بررسی وضعیت تحصیلی فرزندان از جنبه سطح شکست تحصیلی، بررسی وضعیت ارتباطی فرزندان از جنبه خلأ حضور پدر در خانواده و فقدان الگو و بررسی کنترل‌پذیری فرزندان و سازگاری اجتماعی آنان در شناخت وضعیت و چگونگی جامعه‌پذیری آنان اثر بسزایی داشته باشد. از سویی براساس نظریه‌های پیرامون زنان نتیجه می‌گیریم که شرایط مادر بر نحوه تربیت رشد و اجتماعی شدن فرزندان مؤثر است؛ بنابراین در گام بعد اثر وضعیت مادر را به لحاظ تحصیلات، شغل و درآمد بر افزایش یا کاهش چالش‌های بر سر راه اجتماعی شدن فرزندان می‌سنجیم. با توجه به نظریه‌های بررسی‌شده، الگوی مفهومی پژوهش به‌صورت زیر تدوین شده است.



شکل ۱. الگوی تحلیلی پژوهش

فرضیه‌های پژوهش

با توجه به دیدگاه‌های بررسی‌شده به منظور تحقق اهداف و جوابگویی به پرسش‌های پژوهش، فرضیه‌های زیر از ادبیات پژوهش نتیجه شده است:

- کنترل‌ناپذیری بین فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار معنادار است.
- خلأ ارتباطی ناشی از فقدان الگوی پدری در خانواده‌های زن سرپرست خانوار معنادار است.
- ناسازگاری اجتماعی فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار اختلال معنادار دارد.
- خطر شکست تحصیلی بین فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار معنادار است.
- بین سن مادر در خانواده زن سرپرست و میزان تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان دختر ارتباط وجود دارد.

- بین تحصیلات مادر در خانواده زن سرپرست و میزان تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان دختر ارتباط وجود دارد.
- بین درآمد مادر در خانواده زن سرپرست و میزان تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان دختر ارتباط وجود دارد.

تعریف مفهومی و عملیاتی مفاهیم

اختلال در جامعه‌پذیری^۱

جامعه‌پذیری فرایندی روانی-اجتماعی است که براساس آن، شخصیت اساسی متأثر از محیط و مخصوصاً نهادهای تربیتی دینی و خانوادگی شکل می‌گیرد (بیرو، ۱۳۷۰: ۲۱۱). جامعه‌پذیری به معنای همسازی و همنوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی است که به واسطه آن فرد، دانش و مهارت‌های لازم اجتماعی را برای مشارکت مؤثر و فعال در زندگی گروهی و اجتماعی فرامی‌گیرد (شایان‌مهر، ۱۳۷۷: ۲۵). بروز هر گونه نابسامانی در فرایند همنوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی منجر به اختلال در جامعه‌پذیری فرزند می‌شود.

برای سنجش اختلال در جامعه‌پذیری فرزندان دختر در خانواده‌های زن سرپرست از چهار شاخص شکست تحصیلی، ناسازگاری اجتماعی، خلأ ارتباطی ناشی از فقدان الگوی پدری و کنترل‌ناپذیری فرزندان دختر استفاده شده است.

شکست تحصیلی

منظور از شکست تحصیلی، اُفت و ترک تحصیل فرزندان زن سرپرست خانوار است که هنگام تحصیل رخ می‌دهد. در قالب پنج پرسش در خصوص «بیشتر بودن میزان اُفت تحصیلی فرزندان در خانواده‌های زنان سرپرست خانوار، مشکلات تحصیلی بیشتر فرزندان در خانواده‌های زن سرپرست خانوار، زنان سرپرست خانوار، زمان کم مادر برای بررسی مسائل تحصیلی فرزندان‌شان به‌علت مشغله زیاد، نداشتن زمان مناسب برای مطالعه، احتمال کمتر ادامه تحصیل

برای فرزندان به علت شرایط اقتصادی نامناسب» در قالب دامنه لیکرت پنج گزینه‌ای (گزینه بسیار کم عدد یک و گزینه خیلی زیاد عدد پنج) سنجیده شده است.

ناسازگاری اجتماعی^۱

روان‌شناسان، سازگاری فرد را مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیت بهنجار می‌دانند که افراد در مقابل محیط از خود نشان می‌دهند و با جهان خویش سازگار می‌شوند و با آرامش و صلح و صفا برای به دست آوردن جایگاهی در جامعه می‌کوشند (نوابخش و فتحی، ۱۳۹۰: ۴۰). اغلب در سازگاری اجتماعی، افراد به گونه‌ای با جامعه و هنجارها و ارزش‌های حاکم بر آن همراه می‌شوند اما گاهی نیز این اتفاق نمی‌افتد و برخی افراد با اجتماع سر ناسازگاری دارند. این مسئله «ناسازگاری اجتماعی» نام‌گذاری و باعث اختلال در جامعه می‌شود.

برای عملیاتی کردن این مفهوم هشت پرسش در خصوص «تمایل به شرکت در جشن‌ها و میهمانی‌ها، شرکت در محافل اجتماعی، تمایل به رهبری گروه، فقدان احساس شرم در برخورد با افراد ناآشنا، شرکت در بازی‌های دسته‌جمعی، دوستی با افراد تازه وارد، ابراز عقیده در جمع، تنفر از کم‌رویی، دستپاچه‌نشدن در میهمانی‌های عمومی و...» در قالب دامنه لیکرت پنج گزینه‌ای (گزینه بسیار کم عدد یک و گزینه خیلی زیاد عدد پنج) بیان شده است (آذین احمد موسوی، ۱۳۹۰: ۱۹۰).

خلأ ارتباطی ناشی از فقدان الگوی پدری

فرزند در مسیر رشد و شکل‌گیری شخصیت خود با افراد زیادی ارتباط دارد و از آنها تأثیر می‌پذیرد. چنانچه پدر با چگونگی رفتارش نسبت به فرزند، جنبه‌های مثبت و سازنده را به فرزندش نشان دهد، به سلامت زندگی فرزندش کمک کرده است. دختر برخورد با مرد را از پدر می‌آموزد، او از پدر مسائلی را می‌آموزد که اغلب از مادر نخواهد آموخت. فرزند ممکن است صحبت کردن، راستگویی، وفاداری و چگونگی روابط اجتماعی در زندگی مشترک آینده خویش را با حضور پدر در خانواده و ارتباط مؤثر پدر با مادر بیاموزد و الگوی وجود پدر در خانواده در نقش والد مؤثر در روند جامعه‌پذیری فرزند اثر بسزایی داشته باشد. فرزند (در اینجا فرزند دختر) در خانواده‌های زن سرپرست خانوار، به علت فقدان پدر با فقدان الگو مواجه است که این امر خلأ ارتباطی در فرزند به وجود می‌آورد.

برای سنجش خلأ ارتباطی ناشی از فقدان الگوی پدری در دامنه لیکرت پنج گزینه‌ای (گزینه بسیار کم عدد یک و گزینه خیلی زیاد عدد پنج) با نه پرسش درخصوص «اعتماد به نفس کمتر در برقراری رابطه با دیگران، پرورش قدرت اراده دختران برای تصمیم‌گیری، روابط دوستانه و اجتماعی بودن دختران، مهارت کلامی، توانایی همدلی و ثبات اجتماعی، مهارت‌های حل مسئله و سازگاری با دیگران، چگونگی تعامل با دیگران، ارتباط سالم در زندگی مشترک آینده و شکل‌دهی و تداوم رابطه‌ای سالم در آینده» بررسی شده است.

کنترل‌ناپذیری

در این پژوهش منظور از کنترل، همان کنترل غیررسمی است که در خانواده از سوی والد (زن سرپرست خانوار) برای تربیت فرزندان صورت می‌گیرد. برای سنجش و عملیاتی کردن مفهوم کنترل‌ناپذیری دختران در خانواده‌های زن سرپرست خانوار شش گویه در قالب دامنه لیکرت پنج گزینه‌ای (گزینه بسیار کم عدد یک و گزینه خیلی زیاد عدد پنج) بیان شده است که عبارتند از: «مراقبت و کنترل رفتار دختران سخت است؛ دختران با مادر سرپرست خانوار کمتر مشورت می‌کنند؛ زنان سرپرست خانوار به علت شرایطشان نقش چندانی در تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی دختران‌شان ندارند؛ نمی‌دانم دخترم با چه کسانی نشست و برخاست و رفت‌وآمد دارد؛ زنان سرپرست خانوار فرصتی برای کنترل رفتار دختران‌شان درخصوص رفتن به گردش و تفریح ندارند و معمولاً دختران در این خانواده‌ها درخصوص انتخاب دوستان‌شان مشورت نمی‌کنند».

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش از دو روش اسنادی و پیمایشی استفاده شده است. چنان‌که برای بررسی نظریه‌ها و به‌دست‌آوردن اطلاعات به منابع و اسناد رجوع شده است، و برای سنجش و تحلیل، به‌دست‌آوردن روش پیمایش در گردآوری داده‌ها، منتظم ساختن آنها و امکان عملیات آماری روی اطلاعات از این روش استفاده شده است. جامعه آماری پژوهش ۲۵۰۰ نفر از زنان سرپرست خانوار تحت پوشش شهرداری تهران هستند که در دسترس باشند. حجم نمونه با کمک فرمول کوکران ۳۳۳ نفر به‌دست آمد. برای دسترسی به جامعه آماری نیز از روش نمونه‌گیری تصادفی ساده استفاده شد. ابزار جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش پرسشنامه محقق‌ساخته بود و برای

محاسبه اعتبار از روش اعتبار صوری استفاده شده است. بدین منظور پرسشنامه به اساتید راهنما و مشاور و جمعی از کارشناسان اداره بانوان شهرداری ارائه شد که در زمینه زنان سرپرست خانوار فعالیت داشتند و اصلاح محتوایی و تناسب متغیرها با پرسش‌ها انجام شد. در مرحله بعد، پس از تعیین درستی و نادرستی عبارات، مقیاس‌ها و پرسش‌ها به صورت پرسشنامه‌ای تنظیم و پیش‌آزمون شدند. درخصوص پایایی، مهم‌ترین شاخص سازگاری درونی «آزمون ضریب آلفای کرونباخ» است که برای پرسشنامه به‌کاررفته در پژوهش ۰/۷۰ به‌دست آمد که نشان‌دهنده همبستگی درونی بین متغیرها برای سنجش مفاهیم مدنظر است و بدین ترتیب این پژوهش قابلیت اعتماد و پایایی لازم را دارد.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های توصیفی

براساس یافته‌های حاصل از سنجش سن، میانگین سن پاسخگویان ۲۵/۵ سال است. جوان‌ترین پاسخگو ۲۰ سال و مسن‌ترین پاسخگو ۵۷ سال دارد. از جنبه تحصیلی، بیشتر پاسخگویان (۴۸/۲ درصد) تحصیلات کمتر از دیپلم و ۴۶/۵ درصد نیز تحصیلات بالای فوق دیپلم و بالاتر دارند و نزدیک به ۵ درصد نیز بی‌سوادند. از جنبه شرایط مسکن، بیشتر پاسخگویان (۶۲/۲ درصد) مسکن شخصی یا ملکی، ۴/۹ درصد استیجاری و ۳۲/۹ درصد نیز خانه‌سازمانی دارند. میانگین وضعیت درآمد خانوار ۴۰۲ هزار، کمترین درآمد ۲۰۰ هزار و بیشترین آن ۸۰۰ هزار تومان است و میانگین هزینه خانواده در ماه ۶۲۲ هزار تومان است؛ کمترین هزینه ۱۰۵ هزار و بیشترین هزینه ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان است.

طلاق علت اصلی سرپرست خانوار شدن ۵۰ درصد زنان پاسخگو بود و عللی همچون فوت، ناپدید شدن، اعتیاد و زندانی شدن به ترتیب ۱۸، ۱۶/۳، ۶/۵ و ۵/۷ درصد پاسخ زنان را دربرمی‌گرفت. ۵۴/۹ درصد زنان سرپرست خانوار فرزندی دارند که با وجود داشتن سن قانونی اصلاً به مدرسه نرفته‌اند. در این بین ۵/۵ درصد یک فرزند و ۴۹/۴ درصد دو فرزند در سن قانونی دارند که اصلاً به مدرسه نرفته است. ۶۰/۴ درصد آنان فرزندی دارند که ترک تحصیل کرده است؛ از میان آنها ۱۶/۵ درصد پاسخگویان یک فرزند ترک تحصیل کرده و ۴۳/۹ درصد دو فرزند ترک تحصیل کرده دارند. ۵۹/۱ درصد زنان فرزند مردودشده در تحصیل دارند؛ از میان آنها ۱۲/۲ درصد پاسخگویان یک فرزند و ۴۷ درصد دو فرزند مردود شده دارند.

یافته‌های استنباطی: آزمون فرضیه‌ها

برای آزمون فرضیه اول تا چهارم از آزمون t تک نمونه استفاده شده است که نتایج آن به قرار زیر است.

فرضیه اول: خطر شکست تحصیلی بین فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار معنادار است. با توجه به سطح معناداری جدول ۲ ($Sig=0/000$) که کوچک‌تر از $0/05$ است این فرضیه تأیید می‌شود. تأیید این فرضیه نشان‌دهنده آن است که زنان سرپرست خانوار به علت مشغله زیادشان، زمان رسیدگی به امور تحصیلی فرزندان خود را ندارند و فرزندان نیز زمان کمتری به درس خواندن می‌پردازند. همچنین به علت شرایط اقتصادی نامناسب خانواده، احتمال ادامه تحصیل برای فرزندان سخت‌تر از خانواده‌های معمولی است.

فرضیه دوم: ناسازگاری اجتماعی فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار اختلال معنادار دارد. با توجه به سطح معناداری جدول ۲ ($Sig=0/858$) که بزرگ‌تر از $0/05$ است این فرضیه رد می‌شود. بر این اساس سازگاری اجتماعی فرزندان در مواردی مانند برقراری رابطه با دیگران، سازگاری با همسالان، شرکت در بازی‌های جمعی با دوستان و همسالان و... اختلال ندارد.

فرضیه سوم: خلأ ارتباطی ناشی از فقدان الگوی پدری در خانواده‌های زن سرپرست خانوار معنادار است. با توجه به سطح معناداری جدول ۲ ($Sig=0/824$) که کوچک‌تر از $0/05$ است. نتیجه می‌گیریم که دختران با وجود فقدان پدر در نقش الگوی خانواده، در مواردی مانند اعتمادبه‌نفس، برقراری رابطه با دیگران، تصمیم‌گیری منطقی در زندگی؛ مهارت‌های حل مسئله و... با مشکلی روبه‌رو نیستند و فقدان پدر در این خصوص تأثیری نداشته است.

فرضیه چهارم: کنترل‌ناپذیری فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار معنادار است. با توجه به سطح معناداری جدول ۲ ($Sig=0/524$) که بزرگ‌تر از $0/05$ است این فرضیه رد می‌شود. بنابراین خانواده‌های زن سرپرست خانوار می‌توانند فرزندان دختر خود را کنترل کنند. زنان سرپرست خانوار در مواردی مانند مراقبت و کنترل رفتار دختران، مشورت دختران با والدین‌شان، کنترل رفت‌وآمد دختران‌شان با مشکلی روبه‌رو نیستند؛ در واقع شرایط خانوادگی این زنان بر کنترل دختران در این خانواده‌ها مؤثر نبوده است.

جدول ۲. آزمون t تک‌نمونه برای بررسی فرضیه‌های پژوهش

متغیر	میانگین محاسبه شده	t	سطح معناداری (sig)
میزان شکست تحصیلی	۱۶/۱۸۸	۲۰/۴۴۵	۰/۰۰۰
اختلال در سازگاری اجتماعی فرزندان دختر	۲۳/۹۴۰	۰/۱۷۹	۰/۸۵۸
خلأ ارتباطی فقدان الگوی پدری	۲۶/۸۴	-۰/۲۲۳	۰/۸۲۴
کنترل‌ناپذیری فرزندان دختر	۱۴/۱۴	-۱۱/۸۷۲	۰/۵۲۴

برای بررسی فرضیه‌های پنجم تا هفتم نیز با توجه به سطح داده‌ها، از آزمون همبستگی پیرسون و اسپیرمن استفاده شد که نتایج آن به قرار زیر است.

فرضیه پنجم: به نظر می‌رسد با افزایش سن مادر در خانواده زن سرپرست، تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان افزایش می‌یابد. براساس نتایج حاصل از ضریب همبستگی پیرسون، بین سن زنان سرپرست خانوار و تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان ارتباط معناداری وجود دارد (Sig = ۰/۰۲۵). با توجه به مقدار ضریب همبستگی ($r = -۰/۱۸۵$)، با افزایش سن زنان سرپرست خانوار، تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان افزایش می‌یابد. در ضمن شدت ارتباط بین دو متغیر نیز در حد ضعیف (۰/۱۶۴) است.

فرضیه ششم: به نظر می‌رسد با افزایش درآمد مادر در خانواده زن سرپرست، تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان کاهش می‌یابد. براساس نتایج حاصل از ضریب همبستگی پیرسون، بین درآمد و تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان ارتباط معناداری وجود ندارد (Sig = ۰/۳۸۱).

فرضیه هفتم: سطح تحصیلات زن سرپرست خانوار و تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان ارتباط معناداری دارند. براساس نتایج حاصل از ضریب همبستگی اسپیرمن، بین تحصیلات زنان سرپرست خانوار و کاهش تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان ارتباط معناداری وجود ندارد (Sig = ۰/۱۵۰).

جدول ۳. ضریب همبستگی بین برخی متغیرهای مستقل و وابسته

همبستگی	میانگین	انحراف معیار	ضریب همبستگی	معناداری
سن	۲۵/۵	۵/۵	۰/۱۶۴	۰/۰۲۵
تحصیلات	۳/۷	۱/۲	-۰/۰۷۶	۰/۳۸۱
درآمد	۴۰۲	۱۱۰	-۰/۱۱۷	۰/۱۵۰

** ارتباط در سطح ۹۹ درصد معنادار است (دو دامنه)

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده وضعیت اقتصادی زنان سرپرست خانوار نامناسب است. میانگین درآمدی زنان سرپرست خانوار ۴۰۲ هزار تومان است که از میانگین هزینه‌های خانوار (۶۲۲ هزار تومان) کمتر است. این واقعیت نشان‌دهنده وضعیت نابسامان اقتصادی این خانواده‌هاست. این نتیجه دیدگاه زنانه شدن فقر را نیز تأیید می‌کند که با وجود کمک‌های دولتی، زنان سرپرست خانوار در فقر مالی به سر می‌برند و کودکان این خانواده‌ها نیز امکانات رفاهی و عاطفی ناچیزی دارند. اغلب زنان سرپرست خانوار یا بی‌کارند یا مشاغل حاشیه‌ای، نیمه‌وقت، غیررسمی و کم‌درآمد دارند و کمک‌های جزئی و مستمری‌های ناچیز مؤسسات حمایتی کمک چندانی به بهبود وضعیت این زنان و فرزندان‌شان نکرده است.

براساس یافته‌های پژوهش، مهم‌ترین عامل سرپرست خانوار شدن زنان، طلاق (۵۰/۴ درصد) است. عوامل بعدی که در این خصوص بااهمیت است به ترتیب فوت همسر (۱۸ درصد)، ناپدید شدن همسر (۱۶/۳ درصد)، اعتیاد (۶/۵ درصد)، زندانی شدن همسر (۵/۷ درصد) و... است.

از دیگر نتایج پژوهش این است که فرزندان دختر در چنین خانواده‌هایی بیشتر به شکست تحصیلی دچار می‌شوند. زنان به علت مشغله‌های کاری و دور بودن از محیط خانه، زمان کافی برای پرداختن به امور خانه و مسائل تحصیلی فرزندان‌شان را ندارند. در برخی موارد نیز فرزندان در چنین خانواده‌هایی به علت مشکلات اقتصادی خانواده به ترک تحصیل یا تحصیل

۱. میانگین و انحراف معیار برحسب هزار تومان است.

همراه با اشتغال مجبور می‌شوند. مجموع عوامل نامبرده شرایطی را فراهم می‌کند که فرزندان در چنین خانواده‌هایی با مشکلات تحصیلی بیشتری مواجه شوند.

همچنین فرزندان دختر خانواده‌های زن سرپرست خانوار از جنبه سازگاری اجتماعی اختلال ندارند. با وجود مسائل و مشکلاتی که خانواده‌های زن سرپرست با آن مواجه هستند این پژوهش نشان می‌دهد که زنان سرپرست خانوار همان‌طور که در نظریه یادگیری اجتماعی بندورا بیان شد الگو و سرمشقی مناسب در خانواده هستند و در تقویت و ایجاد حس مسئولیت‌پذیری فرزندان مؤثر هستند. از این رو فرزندان دختر در برقراری ارتباطی سازنده و پویا با همسالان و دوستان، حضور در جشن‌ها و جمع‌های خانوادگی و... مشکل ندارند که نشان‌دهنده توانایی فرد در ایجاد سازگاری مناسب است.

همچنین در این پژوهش مشخص شد که در خانواده‌های زن سرپرست خانوار، فقدان پدر در نقش الگویی برای فرزندان، نقضی در فرایند برقراری روابط فرزندان در اجتماع به وجود نیاورده است. به عقیده پارسونز، یکی از سازوکارهای اساسی فرایند اجتماعی‌کردن، همانندسازی با بزرگسال است که زنان به خوبی توانسته‌اند از عهده این مسئولیت برآیند و با وجود فقدان پدر در نقش الگویی برای همانندسازی، الگوی مناسبی برای فرزندان خود باشند. فرزندان دختر در چنین خانواده‌هایی با الگو قرار دادن مادر توانسته‌اند به درونی‌کردن ارزش‌ها و هنجارها بپردازند و از عهده نقش‌های اجتماعی خود برآیند.

براساس یکی دیگر از نتایج، خانواده‌های زن سرپرست خانوار در کنترل کردن فرزندان دختر خود مشکلی ندارند و بر رفت‌وآمدها و عملکرد فرزندان دختر خود کنترل دارند. زنان سرپرست خانوار با وجود همه مشکلات، سازوکارهای کنترلی مناسبی را برای فرزندان دختر خود در نظر گرفته‌اند. در برخی از این خانواده‌ها حضور پدر خانواده - باوجود ناتوانی برای کار- یا حضور پدربزرگ و مادربزرگ خلأ ناشی از نبود موقت زن سرپرست خانوار را جبران کرده است. در برخی دیگر از خانواده‌ها نیز به علت تربیت درست فرزندان توسط زن سرپرست خانوار باعث شده است که فرزندان تبعیت‌پذیری مناسبی داشته باشند.

ازجمله نتایج دیگر پژوهش این است که با افزایش سن مادر در خانواده زن سرپرست، تنگنایهای جامعه‌پذیری فرزندان نیز افزایش می‌یابد. اختلاف سنی بین والدین و فرزندان همواره منشأ اختلاف‌ها در بسیاری از خانواده‌ها بوده و هست و شاید این موضوع در خانواده‌های تک

سرپرست و خانواده‌هایی که در آن زن سرپرست خانوار است شدیدتر باشد و علت آن هم مسئولیت‌ها، مشغله‌ها و مشکلات زیاد زنان در چنین خانواده‌هایی است.

براساس یافته‌های پژوهش، تحصیلات و درآمد زن سرپرست خانوار تأثیری بر جامعه‌پذیری فرزندان دختر ندارد. برخلاف تصور که انتظار می‌رود با افزایش تحصیلات و درآمد مادر در خانواده زن سرپرست، تنگناهای جامعه‌پذیری فرزندان کاهش یابد اما در این پژوهش ارتباط معناداری دیده نشد بنابراین عوامل دیگری به غیر از مسائل مالی و تحصیلات مادر مانند متغیر سن مادر در فرایند جامعه‌پذیری فرزندان دختر مؤثر است.

در انتها پیشنهادهایی ارائه می‌شود:

۱. براساس نتایج پژوهش بسیاری از زنان سرپرست خانوار با مشکلات اقتصادی و معیشتی روبه‌رو هستند. برای ازبین‌بردن این مسئله، ارائه تسهیلات از سوی دولت پیشنهاد می‌شود. دولت می‌بایست تسهیلات لازم و کافی را در اختیار سازمان‌های تأمین‌کننده مسکن و حمایت‌کننده اقتصادی این اقشار کم‌درآمد قرار دهد زیرا یکی از دلایل مهم ناتوانی چنین سازمان‌هایی نداشتن بودجه کافی و پشتوانه مالی دولتی است.
۲. مادران مسن‌تر در جامعه‌پذیری فرزندان با مشکلات بیشتری روبه‌رو هستند؛ در این زمینه برگزاری کلاس‌هایی مانند آموزش مهارت‌های ارتباطی و شیوه تعامل و تربیت فرزندان پیشنهاد می‌شود.
۳. درپیش گرفتن تدابیری که زنان سرپرست خانوار به مشاغل خانگی روی بیاورند. در همین راستا برپایی بازارچه‌های دائمی تولیدات زنان سرپرست خانوار در مناطق خاصی از شهرها یا در فواصل زمانی فصلی و سالانه، به گونه‌ای که نگرانی فروش محصولات و بازار ارائه تولیدات برای این قشر از بین برود.

منابع

- آبوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه: منیژه نجم‌عراقی، تهران: نشر نی.
- آذین‌احمد موسوی، سیدمحمود (۱۳۹۰)، «بررسی نقش عوامل آموزشی بر سازگاری اجتماعی دانش‌آموزان مقطع متوسطه (شهرستان فریدون‌شهر)»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، شماره اول: ۱۸۳-۲۰۰.

- آقابخشی، حبیب (۱۳۷۷)، *اعتیاد و آسیب‌شناسی خانواده (مصون‌سازی کودکان در برابر اعتیاد)*، تهران: انتشارات دانش‌آفرین.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه: باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۴)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: انتشارات سمت.
- حسینی، سیداحمد؛ فروزان، ستاره آمنه و امیرفریاد، معصومه (۱۳۸۸)، «بررسی سلامت روان زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی شهر تهران»، *فصلنامه پژوهش اجتماعی*، شماره ۳: ۱۳۹-۱۲۰.
- خانی، فضیله (۱۳۸۵)، *جنسیت و توسعه*، تهران: پژوهشکده فرهنگی اجتماعی.
- روزن‌باوم، هایدی (۱۳۷۳)، *خانواده بر منزله ساختاری در مقابل جامعه*، ترجمه: محمداصداق مهدوی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- روشبلو، آن‌ماری (۱۳۷۲)، *مفهوم نقش در روان‌شناسی اجتماعی: مطالعات تاریخی انتقادی*، ترجمه: ابوالحسن سرومقدم، مشهد: انتشارات آستان قدس.
- روشه، گی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز*، ترجمه: دکتر عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات تبیان.
- ستوده، هدایت‌اله (۱۳۸۵)، *روان‌شناسی اجتماعی*، تهران: انتشارات آوای نور.
- شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۷۷)، *دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی (کتاب اول)*، تهران: انتشارات کیهان.
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۴)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشرنی.
- نوابخش، مهرداد و فتحی، سروش (۱۳۹۰)، «شیوه‌های فرزندپروری و سازگاری اجتماعی»، *مجله پژوهش دینی*، شماره ۲۲: ۶۴-۳۴.